

شعر نو*

حبیب یغمایی

بارها خوانندگان و دیگر فضلا خواسته‌اند که مجله یغما درباره «شعر نو» اظهار نظر و عقیده کند. با اینکه سبک و رویه مجله در انتخاب و انتشار اشعار خود پاسخی کافی است، توضیحی مجمل را بجا می‌داند:

تجدد در ادبیات، به اقتضای زمان، از نوامیس طبیعی است. همان‌طور که فکر بشر در مظاهر زندگی از هر جهت دائماً در معرض تغییر و تبدل است و به طرف کمال می‌گراید، در فنون ادبی و هنری هم تجدیدی به احتیاط که با دیگر مظاهر زندگانی لااقل هم‌آهنگ و هم‌عنان باشد بجا و لازم می‌نماید. به عبارت دیگر همان‌طور که امروزه به جای خر و شتر، اتومبیل و هواپیما به کار می‌بریم و به جای چراغهای فتیله‌ای از نیروی برق استفاده می‌کنیم و به جای مسجد شیخ لطف‌الله ساختمان‌هایی نظیر بانک ملی می‌سازیم و به جای ناسخ‌التواریخ سپهر تاریخ ایران باستان پیرنیا را می‌خوانیم؛ در مضامین و مفاهیم شعری و ادبی نیز خواه ناخواه باید تجدید نظر کنیم.

قصیده معروف منوچهری: «الا یا خیمگی خیمه فروهل» و اشعار آن را از

بردارند...

*. یغما، سال هشتم، فروردین ۱۳۳۴، صص ۱ تا ۴.

تیره‌زن بزن طبل نخستین
 شتربانان همی‌بندند محمل
 نجیب خویش را دیدم به یک سو
 چو دیوی دست و پا اندر سلاسل
 گشودم هردو زانوبندش از پای
 فرو هشتم هویدش تا به کاهل...

این قصیده از نظر لطف و دقت و تشبیه و بیان حال و رسایی و پیوستگی و زیبایی لفظ از امّهات آثار شعری پارسی است، اما مضامین آن مربوط به هزار سال پیش است چه امروزه در هنگام رحیل طَبال طبل اول و دوم نمی‌زنند، شتربانان محمل نمی‌بندند، شاعر مرکوب خود را عقال نمی‌کند... اگر شما امروز در سفری که به وسیله هواپیما و یا راه‌آهن می‌کنید چنین مضامینی را بیاورید، البته پسندیده نیست و در پیشگاه اهل خرد و تمیز مطعون است.

نه تنها معانی و مفاهیم بلکه بسیاری از کلمات و اصطلاحات هم که سابقاً در بیان چنان مضامینی به کار می‌رفته اینک متروک مانده است و باید هم متروک بماند، زیرا وقتی با شتر مسافرت نمی‌کنیم و در وصف چنان مرکوبی شعر نمی‌گوییم دیگر به کلماتی مانند «هوید» و «کاهل» و امثال آن نیازی نخواهد بود. پس تجدد در ادبیات لازم است، یعنی باید مضامین و مفاهیم بدیع و لطیفی را که مربوط به عصر و زمان است در قالبی مطلوب ریخت و گفت و چون در بیان مضامین نو الفاظ و کلمات و ترکیبات هم از عوامل مؤثر است اگر شاعری متبحر و مجتهد قیود لفظی را درهم شکند و کلماتی را به کار برد که اساتید سلف به کار نبرده باشند هیچ جای نگرانی نیست. سعدی می‌فرماید:

چگونه دست توانم زدن بدان سر زلف
 که «مبلغی» دل خلق است زیر هر شکنش
 کلمه «مبلغ» را با این ترکیب پیش از سعدی نگفته‌اند و ظاهراً بعدها هم،
 اما او گفته است و خوب و بجا هم گفته است چنان که ایرج «سُر خوردن» را در
 این بیت:

پای بنه بر زبر دوش من
 «سُر بخور» از دوش در آغوش من

اما قافیه و وزن از لوازم و ارکان شعر است و اگر در قطعه‌ای این قیود
 نباشد، دیگر چنان قطعه‌ای را شعر نمی‌توان خواند. گفتیم به جای مسجد شیخ
 لطف‌الله مثلاً عمارتی چون بانک ملی باید ساخت. درست است که نقشه و
 مصالح این دو بنا متفاوت است، در بنای مسجد شیخ لطف‌الله آهک و چوب و
 کاشی به‌کار برده‌اند و در بنای بانک ملی آهن و سیمان و آجر موزائیک؛ اما
 مهندسین این هر دو در طرح ریختن و اندازه گرفتن، فنون معماری را که به‌کار
 برده‌اند؟ و باری، خشت و آجری که بنا را با آن برآورده‌اند قالب که داشته است؟
 آنچه را که نام شعر بدان می‌گذارید باید وزن و تقطیع و قافیه داشته باشد.
 بحوری که در نظم فارسی هست، چه آنها که از عرب گرفته شده و چه بحوری
 که خاص زبان فارسی است چندان زیاد و چندان سهل است که همه‌گونه فکر و
 موضوع را می‌توان به آزادی تمام بیان کرد. انواع مثنوی‌ها ساده‌ترین قالب شعری
 است، چه مطلب نو و تازه‌ای دارید که این قالب‌ها را برای بیان آن مطلب کافی
 نمی‌بینید؟

گذشته از این، در ابداع بحور شعری راه باز است. همان‌طور که دیگران مستزاد و مخمّس و مسمّط و اقسام دیگر را ساخته‌اند شما هم می‌توانید چنین ابداعی بکنید. بندهای چهار مصراع‌ی که دو مصراع اول آن هم‌قافیه است یا قافیه ندارد و در این اواخر از ادبیات اروپایی گرفته شده مورد توجه و اعتنای بسیاری است. چه عیب دارد این‌گونه بحور که ذوق سلیم هم می‌پسندد رواج یابد و بر دیگر ذخایر افزوده شود؟

این‌گونه خشکی‌ها را نباید داشت، اما جملاتی ناموزون و بی‌بندوبار و غالباً بی‌معنی را به عنوان «شعر نو» به خورد مردم دادن و در ترویج آن پافشاری کردن و نوخاستگان را به گمراهی افکندن، ظلم و بی‌انصافی بلکه خیانت به ادب و فرهنگ فارسی است و من بیم دارم از اینکه بدخواهان چنین راهی را در پیش پای جوانان ما گذاشته باشند تا بنای استوار شعر فارسی که به حقیقت مایه افتخار جاودانی ماست اندک اندک سست و بی‌پایه و یکباره واژگون گردد.

متجددین ادبیات ممالک دیگر هم چنین بی‌بندوباری را در شعر و زبان خود روا نداشته‌اند که مقلدین ما از پی آنان روند. پول ورنل پیشوای متجددین شعر فرانسه است، قطعه‌ای از اشعار او عیناً در مجله یغما چاپ شد. ملاحظه فرموده‌اید که فقط فکر و معنی و آهنگ الفاظ مورد توجه شاعر بوده است و تقطیع و قافیه محفوظ است.

پوشکین شاعر روسی، به اتفاق، از شعرای بزرگ دنیاست. قطعه‌ای دارد بدین مضمون: «ای متشاعر! چرا در گفتن شعر این قدر رنج می‌بری و اندیشه بیجا می‌کنی؟ مضمونی را که در نظر گرفته‌ای و نمی‌توانی بگویی، به من ده تا آن را

مانند تیر راست و هموار کنم و از «قافیه» بدان پر ببندم و از کمان طبع رها کنم تا آن تیر همچنان شتابان و خروشان از قرنهای آینده بگذرد.»

من نمی‌توانم بفهمم آنان که جملاتی را بی‌وزن و قافیه مقطعاً در پی هم می‌آورند چه اصراری دارند که نام آن را «شعر» بگذارند. اگر فکرشان نو هست و مطلبی بدیع به نظرشان می‌رسد و قافیه و وزن را خارِ سر راه خود می‌بینند آن مطلب را به نثر بنویسند. مگر اهمیت نثر کمتر از نظم است؟

اوزان و الفاظ زبان فارسی در نهایت دلاویزی و سادگی است و در دست شاعر استاد و پرمایه مانند موم، اگر ما نتوانیم با این مایه وسایل فکر و اندیشه خود را در قالب شعر باز نماییم گناه الفاظ بیچاره و اوزان مسکین نیست، گناه ماست که طبع و ذوق و استعداد نداریم.

دولت، مخصوصاً وزارت فرهنگ و اداره تبلیغات هم بی‌گناه نیستند که تا این پایه به شعر و ادب اصیل فارسی بی‌اعتنایی می‌کنند.

سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پُر شد نشاید گذشتن به پیل